

دو فصلنامه علمی - پژوهشی نقد ادب معاصر عربی
سال چهارم / ۹ پیاپی / ۷ علمی و پژوهشی (۱۳۹۳)

تحلیل داستان «وسوسه الشیطان» جوده السحار

با توجه به تکنیک‌های داستان‌نویسی معاصر*

جهانگیر امیری^۱ دانشیار گروه عربی دانشگاه رازی کرمانشاه

علی سلیمی دانشیار گروه عربی دانشگاه رازی

مصیب قبادی دانشجوی دکتری گروه عربی دانشگاه رازی

چکیده

عبدالحمید جوده السحار نویسنده معاصر مصری، از جمله نویسندگانی است که در داستان‌نویسی معاصر عربی، رویکردی متعهدانه در پیش گرفته است. داستان کوتاه «وسوسه الشیطان» از مجموعه داستان «همزات الشیطان» از برجسته‌ترین داستان‌های او در این زمینه است. در این داستان، چالش‌های درونی یک انسان در قالبی هنری، به خوبی بازتاب یافته است. این پژوهش با روش تحلیلی - توصیفی، میزان موفقیت نویسنده، در به کارگیری تکنیک‌های داستان‌نویسی نوین در این اثر را بررسی نموده است. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که جوده السحار، در ایجاد پیوند میان محتوای داستان و فرم آن، ابتکار به خرج داده است، او در این داستان، ضده قهرمان را با ظاهری آراسته، به جای قهرمان نشانده تا با تحریک مخاطب، رویکردی انتقادی در ذهن وی پدید آورد. نویسنده برای تحقق این هدف، از شگردها و تکنیک‌های داستان‌نویسی معاصر مانند: «فاصله‌گذاری» و «افق انتظارات» به خوبی استفاده نموده است. وی علاوه بر آن، به تناسب محتوای داستان، بینامتنی قرآنی را به شکلی زیبا به کار گرفته است و هنر او در این زمینه، آن است که با تأسی از داستان حضرت یوسف در قرآن کریم، صحنه‌های غیر اخلاقی را در داستان خود برجسته و جذاب نموده است، بلکه آن را در قالب چالشی میان «نفس اماره» و «نفس لوامه» و در فضای وجدانی یک انسان تبیین نموده است.

کلید واژه‌ها: داستان معاصر عربی، جوده السحار، وسوسه الشیطان، تکنیک‌های داستان‌نویسی

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۳/۰۸ تاریخ پذیرش: ۹۳/۰۳/۰۸

^۱ -ادرس پست الکترونیک نویسنده مسئول: jamiri@razi.ac.ir

۱- مقدمه

داستان «وسوسه الشيطان» اثر عبدالحمید جوده السحار از مجموعه داستان «همزات الشيطان» است. این داستان یکی از داستان‌های برجسته وی از خیل داستان‌هایی است که نویسنده در جهت آگاهی‌بخشی مخاطبان خویش با رویکرد دینی و اخلاقی نوشته است. پرداختن به چنین داستان‌هایی برای توانایی‌های نویسنده چالش برانگیز است؛ چراکه نوشتن داستانی با مضمون و رویکرد اسلامی، می‌تواند داستان را مضمون‌محور کند و نویسنده را از توجه به فرم باز دارد و این مسئله تأثیر و ماندگاری اثر را با خطر مواجه می‌کند. لذا در بررسی این داستان متعهدانه از السحار مسئله ما پی‌جویی این قضیه بود که آیا نویسنده در کنار توجه به مضمونی متعهدانه به فرم اثر خود نیز توجه داشته است؟ فرضیه مقاله بر این اساس استوار است که داستان مذکور، قابل انطباق با اصول داستان‌نویسی غربی چون «فاصله‌گذاری»، «افق انتظار» و «بینامتنیت» است و نویسنده، دانسته یا به شکلی خودجوش، اصول مذکور داستان‌نویسی را قالبی ساخته است برای پرداختن به مضمونی متعهدانه و به عبارت دیگر، نویسنده تکنیک را در خدمت محتوای خویش قرار داده است.

۲- پیشینه تحقیق

از جمله پژوهش‌هایی که درباره داستان‌های جوده السحار صورت گرفته می‌توان از پایان‌نامه دکترای «القصة عند عبدالحمید جوده السحار» نوشته فاطمه الزهراء و به راهنمایی دکتر طه وادی، رساله کارشناسی ارشد «جدال خیر و شر در داستان‌های عبد الحمید جوده السحار»، نوشته مهدی شیخی و راهنمایی جهانگیر امیری در دانشگاه رازی را نام برد. از کتاب‌هایی نیز که در این زمینه نوشته شده باشد می‌توان به این موارد اشاره کرد: «التیار الإسلامی فی کتب عبد الحمید جوده السحار»، اثر صفوت یوسف زید. غالی شکرری در کتاب «أزمة الجنس فی الروایة العربیة» نیز فصلی را تحت عنوان العربی فوق جسر الشیطان به بررسی داستان «وسوسه الشيطان» اختصاص داده است. اما جستار

حاضر از منظری متفاوت به اثر نگریسته است و تنها به محتوای اثر و مؤلفه‌های اسلامی در آن نپرداخته است و به میزان خلاقیت نویسنده در این عرصه نیز نظر داشته باشد. از طرف دیگر، جستار حاضر از منظر پرداختن السحار و تلاش وی برای به خدمت در آوردن فرم به محتوا را مد نظر داشته است.

۳-فرازی از زندگی جوده السحار

جوده السحار (۱۹۱۳ - ۱۹۷۴) در قاهره مصر، در خانواده‌ای اصیل و متعهد به ارزش‌های دینی به دنیا آمد. وی در حالی به دنیا آمد که مادرش منتظر تولد دختر بود. (شیخی، ۱۳۸۸، ص ۸) او خود می‌گوید: «من در شرایطی به دنیا آمدم که نه خود خواسته بودم نه کسی مرا می‌خواست.» (السحار، هده حیاتی، بی‌تا، ص ۴) سخت‌گیری معلمان دبستان او را از مدرسه بیزار کرده بود. و منتظر مرگ بود اما فهمید که انتظار مرگ مشکل را حل نمی‌کند. تا اینکه تصمیم گرفت به زندگی رو کند و از آنجا به فوتبال و درس‌های زبان عربی علاقه‌مند شد. (شیخی، ۱۳۸۸، صص ۸-۹) خود می‌گوید: «کلاس عربی و آموزش قواعد، از کلاس‌هایی بود که با اشتیاق انتظارش را می‌کشیدم» (السحار، هده حیاتی، بی‌تا، ص ۲۱۳) سپس در جوانی به دانشکده بازرگانی رفت و در این میان مطالعاتش را در زمینه ادبیات و رمان بالا برد و از آنجا فارغ‌التحصیل شد. سپس به سینما روی آورد و به عنوان فیلم‌ساز و فیلم‌نامه‌نویس فعالیت کرد و برخی رمان‌های خودش را تبدیل به فیلم کرد. (شیخی، ۱۳۸۸، ص ۹) السحار از کودکی شیفته رمان و داستان بود. او در مورد اولین تجربه داستان خوانی خود می‌گوید: «وقتی ماجدولین منفلوطی را برداشتم و شروع به خواندن نمودم، هنوز چند صفحه نخوانده بودم که به دلم نشست و لذتش را احساس کردم؛ لذا از شادی داشتم پر در می‌آوردم که توانسته‌ام آنچه را می‌خوانم، بفهمم و این چنین تحت تأثیر قرار بگیرم» (السحار، القصة، بی‌تا، ص ۵) او انشاهای خوبی می‌نوشت که تحسین معلم ادبیاتش را بر می‌انگیخت. (السحار، هده حیاتی، ص ۲۴۶) از همان زمان، او استعداد خود را شناخت و به ادبیات علاقه بیشتری پیدا کرد و پس از آن تا پایان

تحصیلات دانشگاهی اش کتاب‌های داستانی و رمان‌های عربی و انگلیسی را مطالعه می‌کرد. او در این باره می‌گوید: روزی که برای نوشتن نخستین رمانم دست به قلم بردم، تمامی آگاهی و دانشم در این باره همان رمان‌هایی بود که در طول دوران تحصیلم در مدرسه و دانشگاه خوانده بودم. (السحار، القصة، ص ۳)

۴-جوده السحار و مضمون‌های اخلاقی در داستان

هنر یک نویسنده متعهد در این است که زشتی را در نظر خواننده زشت جلوه دهد و جوده السحار این ویژگی را به خوبی دارد. محمد قطب درباره وی می‌گوید: «او با پیروی از ادبیات قرآنی هیچ گاه زشتی‌ها را آراسته نمی‌کند و لحظه‌های ضعف بشری را برجسته نمی‌نماید و بر آن پرتو نمی‌افکند، بلکه پرتوافکنی را برای لحظه‌های بیداری می‌گذارد و با اشاره‌ای گذرا به لحظه‌های ضعف بشری و گناه اکتفا می‌کند و این همان معنای التزام در ادب اوست.» (قطب، ۱۹۸۷، ص ۱۵۶) جوده السحار ادیبی مسلمان است و با ایمان که اندیشه‌ها، رفتارها و باورهایش از دین سرچشمه می‌گیرد و کارهای ادبی او نیز نمی‌تواند بی‌ارتباط با باورها و اندیشه‌هایش باشد. او میان داستان نویسی به سبک غربی و مباحث دینی و اخلاقی، پیوند محکمی برقرار کرده است و هنر داستان‌نویسی را با مباحث دینی و نقد ادبی در آمیخته و با مهارت و تسلط کامل در این عرصه‌ها وارد شده است. (شیخی، ۱۳۸۸، ص ۲۰) مأمون غریب در باب این گرایش وی می‌گوید: «السحار رمان و داستان کوتاه و سفرنامه را با روحیه ادیبانه‌اش می‌نگارد و در عین حال داستان‌ها و مباحث دینی را با گرایش شدید دینی می‌نویسد به گونه‌ای که وقتی جنبه ادبی آثارش را بررسی می‌کنی، انگار در برابر هنرمند ماهری قرار داری که صحنه‌های واقعی را به تصویر می‌کشد و وقتی جنبه‌های دینی آثارش را می‌نگری، گویی که تحصیل کرده «الأزهر» است.» (زید، ۱۹۸۵، ص ۴۸ نقل از مأمون غریب)

۵- خلاصه داستان «وسوسه الشیطان»

داستان بر محور جوانی متأهل به نام «صلاح» و باورهای دینی و عملکرد او در برابر جنبه‌های وسوسه کننده زندگی اطرافش می‌پردازد. صلاح، جوانی است خوش سیرت و خوش صورت که در ظاهر، به مراعات واجبات دینی‌اش اهمیت بسیاری می‌دهد. اما نقطه ضعف وی، غروری است که در زوایای پنهان شخصیت او نهفته است. وی بر این باور است که دارای مقامی عالی است و با اصحاب یمین وارد بهشت خواهد شد؛ (شیخی، ۳۸۸ هجرتقد ۷۰) «إعتقادَ اليقينِ أَنَّهُ من أصحابِ اليمينِ الذينَ يدخلونَ الجنةَ بِسلامٍ». (السحار، وسوسة الشیطان، بی تا، ص ۵)

دختری به نام «بدیعه» در همسایگی صلاح زندگی می‌کند. صلاح در رویارویی با این دختر و زیبایی و جذابیت ظاهری وی، دچار جدال و وسوسه‌اشدید می‌شود. اولین بار که با او مواجه می‌شود، سرش را پایین می‌اندازد، اما از گوشه چشم و مخفیانه به او می‌نگرد، او برای نجات از این وسوسه شیطانی، به خدا پناه می‌برد و ذکر می‌خواند و بدین وسیله سعی می‌کند او را از ذهن خویش بیرون براند، اما این وسوسه نفسانی او را رها نمی‌کند، وی در برخوردی دیگری با بدیعه، او را تا ایستگاه قطار دنبال می‌کند و بیشتر مجذوب وی می‌شود. رفته رفته، برخوردهای وی با بدیعه در ایستگاه قطار بیشتر و بیشتر می‌شود و به دنبال آن، جدال‌های بیشتری در درون وی ایجاد می‌شود. هر چه بیشتر می‌گذرد، او بیشتر اسیر این تمایل نفسانی می‌گردد، تا جایی که وی ساعات خروج خود از خانه را با زمان بیرون آمدن «بدیعه» از خانه، هماهنگ می‌کند. هر چه زمان می‌گذرد، علاقه‌اش به او بیشتر می‌شود. تا اینجا وی با بدیعه سخنی نگفته و فقط یک جدال درونی با خود دارد، اما وقتی که او از قرار دیدار «بدیعه» با جوانی در سینما باخبر می‌شود، نمازش را نیمه کاره رها کرده و به دنبال وی به سینما می‌رود. صلاح پشت سر دختر در سینما می‌نشیند و تحریک می‌شود که دست بر سر او بکشد، اما هر بار قبل از اینکه قصدش را عملی کند، در گیر و دار جدال با خویش، دستش را عقب می‌کشد. سرانجام روزی در قطار سر صحبت را با بدیعه می‌گشاید از او درخواست

دیدار دوباره می‌کند و بدیعه فردای آن روز را برای دیدار با او می‌پذیرد. این مسئله باعث می‌شود که صلاح بیش از پیش به بدیعه فکر کند. این افکار او را بی‌قرار کرده، خواب را از چشمانش می‌رباید، اما با توکل بر خداوند، توانست آن روز از افتادن در ورطه نافرمانی خدا برهد و به بالکن نرود و به قول خودش بر شیطان پیروز شود. (شیخی، ۱۳۸۸، صص ۷۲-۷۴) صبح روزی که با بدیعه قرار دیدار دارد، غوغایی در درون وی برپاست، مبنی بر رفتن بر سر قرار و فرمان برداری از شیطان یا خودداری از آن برای ماندن در خط الهی. اما او در این کارزار شکست می‌خورد و به سر قرار می‌رود و بعد از اینکه بدیعه تأخیر می‌کند، می‌خواهد به خود بقبولاند که ندای درون را گوش دهد، ولی ناگهان بدیعه سر می‌رسد و صلاح با او اوقاتی را می‌گذراند. پس از این دیدار، فکر او، حتی در نماز نیز رهاش نمی‌کند و هر بار پس از دیدار با وی، نفس لوامه او را عذاب می‌دهد. (همان: صص ۷۵-۷۶)

صلاح چند روز از دیدار با بدیعه خودداری می‌کند و گمان می‌برد که شیطان درون خویش را شکست داده، اما نیمه شب از خواب بیدار می‌شود و پس از اینکه نمی‌تواند دوباره به خواب برود، به بالکن خانه رفته تا هوایی تازه کند، ولی ناگهان بدیعه را آنجا می‌بیند، ابتدا قصد فرار دارد، اما تقاضای نفس او را وادار به ایستادن می‌کند و بدیعه او را به اتاق خویش فرا می‌خواند و او اجابت می‌کند. وی پس از اینکه خواهش تن را برآورده می‌کند. به خانه‌اش باز می‌گردد و گرفتار عذاب وجدان شدیدی می‌شود، پس از اینکه او در این کارزار شکست سختی می‌خورد، ندای وجدانش او را عذاب می‌دهد. وی در بسترش به خود می‌پیچد که وقت نماز می‌رسد و همسرش او را به نماز می‌خواند که صلاح می‌گوید خواب دیده که به او گفته‌اند که وی اهل جهنم است. همسرش به او پیشنهاد می‌کند که به خدا پناه ببرد. (همان: صص ۷۷) ندایی پنهان در درون کل^۱ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَلَّمَكَ لَلَّيْلَةِ كَقَوْلِكَ «طَاءٌ» وَ خَيْرُ الْخَطَاةِ بَيْنَ التَّوَّابِينَ «خطا کردن ذات انسان‌هاست، اما بهترین خطاکاران، توبه‌گذارانند) این چنین می‌شود که توبه روزن امیدی می‌شود تا دوباره وی به خدا بگراید.

۶- تکنیک «فاصله‌گذاری» در داستان‌نویسی

قهرمان در داستان‌های قدیم، معمولاً خیر محض یا شر محض بود، لذا این قصه‌ها، غالباً شخصیت‌هایی با رنگ خاکستری و بینابین نداشتند، به طور کلی رنگ سفید یا سیاه بر فضای قصه حاکم بود. «تکنیک فاصله‌گذاری» در داستان‌نویسی در ادبیات معاصر، این قاعده غیر واقعی در مورد بشر را به هم ریخت و ماجراهای قصه را به واقعیت زندگی که در آن، زیبایی و زشتی، بدی و خوبی در هم تنیده شده است، نزدیک کرد. نویسندگان پیرو مکتب واقع‌گرایی و سوسیالیست‌ها، پرچمدار این گرایش ادبی در ادب معاصر هستند. نویسنده چپ‌گرای آلمانی «برتولت برشت» به انتقاد از نظرات ادب کلاسیک در این زمینه پرداخت. او نویسندگان قدیم، از «ارسطو» تا «لوکاچ»، همه را به اندیشه جهان‌شمولی متهم می‌کند و می‌گوید: «بیان ستم‌های اجتماعی نه تقلیدی از واقعیت، بلکه باید چنان نامنتظر و غیر طبیعی باشد که خواننده را غافلگیر کند و او را از انفعال به خواننده‌ای درگیر و فعال بدل نماید. خواننده یا مخاطب نمایش‌نامه، باید با بازی‌ها و نقش‌های غریب بازیگران، به صحنه پرتاب گردد و آن‌ها را از نزدیک ارزیابی و تجربه کند. بازیگران و شخصیت‌ها نباید با آدم‌ها و مخاطبان خود هم‌صدا و هم‌دل شوند، زیرا در این صورت بهتر می‌توانند آن‌ها را به کنکاش‌های ذهنی وا دارند. شخصیت‌ها باید آدم‌های عادی و حتی ضد‌هنجارهای اجتماعی باشند تا مخاطب فریفته شخصیت‌های آرمانی نگردد و با ذهنیتی درگیر، از آن‌ها فاصله بگیرد. این خود تکنیکی آشنایی‌زدایانه است. اما تکرار این کار، خود، مایه آشنایی‌گردانی است که برشت بدان آگاه بود. برشت آثار مدرنیستی را به سبب دگرگونی نگاه می‌پسندد. او انکار نمی‌کند که آن‌ها گاه به شخصیت‌های منفردی که نشانه هیچ یک از تیپ‌های آشکار اجتماعی نیستند می‌پردازند، اما این شیوه را که با سخن پیشین او پیوند می‌خورد، بهتر می‌پسندد؛ چراکه این شخصیت‌ها واقعیت‌های اجتماعی را از آن سو یعنی به گونه‌ای پوچ بازتاب می‌دهند. شخصیت‌های زشت، منفی و به ویژه پوچ‌انگار پیامد زشتی‌های همین جامعه-اند و آدم‌های منزوی برابند شیوه انزواسازی جامعه‌ای هستند که در ستم‌های اقتصادی

و سیاسی غوطه می‌خورد. این پدیده‌های ناخوش اجتماعی شخصیت‌های متفاوت به بار می‌آورد و قطعاً بر روشنفکران به گونه‌ای دیگر اثر می‌گذارد. زبان، نگاه و شیوه‌های ادبی مدرنیست‌ها از شیوه گذشتگان فاصله‌ای جدی دارد.

از دیدگاه «برشت» هیچ شیوه‌ای حتی یک شیوه نو، نمی‌تواند همچنان نیرومند و ماندگار باقی بماند. «قوانین جاودانه زیبایی‌شناختی» وجود ندارد. برای آنکه بتوان در واقعیت به ویژه در نیروی زنده آن (انسان) عمیقاً اثر نهاد، نویسنده باید از همه صناعات صوری پویا و به ویژه شخصیت‌های بیگانه و پوچ‌گرا و شخصیت‌پردازی تازه بهره‌برداری کند. کل این فرایند که برشت را به آشنایی‌زدایی و به ویژه برجسته‌سازی فرمالیستی نزدیک می‌سازد «فاصله‌گذاری» نام دارد. «(تسلیمی، ۱۳۸۸، ص ۱۶۰) تمهید تئاتری برشت، یعنی «فاصله‌گذاری»، تا حدودی از مفهوم «آشنایی‌زدایی» فرمالیست‌های روسی سرچشمه گرفته بود. (سلدن و ویدسون، ۱۳۷۷، ص ۱۰۵) برشت، نظریه واقع‌گرایی خود را «ضد ارسطویی» نامید که شیوه پوشیده‌ای برای حمله به نظریه مخالفان بود. ارسطو بر جهان شمول بودن و وحدت عمل تراژیک و همانند شدن مخاطب و قهرمان در یکدلی که به «پالایش» عواطف، منجر می‌شود تأکید می‌کرد. برشت کل سنت تئاتر «ارسطویی» را رد کرد. به باور او، نمایش‌نامه نویس باید از هرگونه پیوند متقابل یکنواخت و هرگونه مفهومی از ناگزیری یا جهان‌شمول بودن بپرهیزد. لازم است واقعیات بی‌عدالتی اجتماعی را چنان نشان داد که به گونه‌ای تکان‌دهنده غیر طبیعی و کاملاً شگفت‌آور باشد. (همان: ص ۱۰۶)

به منظور اجتناب از فروبردن مخاطب در حالتی از پذیرش منفعلتوهم واقعیت، باید با استفاده از فاصله‌گذاری، این احساس دروغین، زدوده شود. بازیگران نباید نقش خود را گم کنند یا در پی برانگیختن نوعی همانندسازی یکدلانه صرف با مخاطب باشند. آن‌ها باید به مخاطب، نقشی ارائه دهند که هم قابل درک باشد و هم نا آشنا، تا بدین ترتیب فرایندی از ارزیابی انتقادی به حرکت درآید. موقعیت، عواطف و مشکلات شخصیت‌ها باید از خارج درک شود و به گونه‌ای غریب و غامض ارائه گردد. (همان: ص ۱۰۶) فاصله‌گذاری بر این نکته تأکید دارد که رخدادها و نمایش آن‌ها باید به نحوی

دگرگون شوند که تماشاگر ترغیب شود تا با دیدی انتقادی به نمایش نگاه کند. (ایرنا ریما، ۱۳۹۰، ص ۱۴)

۷- تحلیل داستان «وسوسه الشیطان» بر مبنای اصول داستان‌نویسی نوین

ابتدا داستان مذکور را از منظر تکنیک «فاصله‌گذاری» تحلیل می‌کنیم. شخصیت‌های داستان‌هایی که بین شخصیت اصلی و مخاطب فاصله ایجاد می‌کند، در حقیقت بار داستان را بر دوش یک ضد قهرمان می‌اندازند تا حس انتقاد را در مخاطب تحریک کنند. «ضد قهرمان شخصیت اصلی داستان است، ولی با ویژگی‌های منفی. شخصیت اصلی هر اثر ادبی، می‌تواند آدم معمولی و فاقد خصوصیات قراردادی، مثل اصیل‌زادگی، سلحشوری، آرمان‌گرایی و بی‌نیازی از مال و منال باشد. این نوع شخصیت داستانی را ضد قهرمان می‌خوانند. ضد قهرمان‌ها شخصیت‌هایی با خصوصیات و خلقیاتی خلاف عرف و عادت مرسوم زمانه هستند.» (میرصادقی، ۱۳۸۱، ص ۴۵۵) البته نباید ضد قهرمان را با نقش منفی یکی دانست. در داستان حاضر، قهرمان داستان «صلاح» شخصیتی به ظاهر مذهبی است، اما برخی صفات و رویکردهای وی به مذهب باعث شده است که در بسیاری موارد رفتارهایی را در پیش گیرد یا صفاتی داشته باشد که در اسلام ناپسند شمرده می‌شود. از این صفات موارد زیر را بر می‌شماریم:

۷-۱- نداشتن خشوع و توهم صالح بودن

اولین خصلتی که مغایر با ویژگی قهرمانی شخصیتی در حوزه ادبیات اسلامی است، متصف نبودن به خشوع است. این ویژگی در صلاح، شخصیت اصلی داستان حاضر برآلتهستتالمصلون «إلى حديثه الذى كان يدور حول ما أعد الله للمنافقين و الذين فى قلوبهم مرض فى كلشيق الكلمات تندفق من فيه كَشَواظٍ من نارٍ فتنفذ إلى قلوب الناس فتجعلهم يرتخفون من خشية اليوم الأكبر» (سحر، بی تا، ص ۵) (مردم به دور امام جماعت حلق زدند و به سخانش با خضوع گوش می‌دادند که پیرامون عذابی بود که

خداوند برای منافقین و آنها که در قلب‌هایشان مرضی است. و کلمات مانند شعله‌ای آتش از دهان امام جماعت سرازیر می‌شد و به قلب‌های مردم می‌رسید و باعث می‌شد که ترس از خدا در قلب‌هایشان راه یابد). صلاح، شخصیتی است که اهل نماز است اما تلاش وی در حلی نیست که نمازش باعث خشوع وی شود؛ تا جایی که ذره‌ای در این تردید ندارد که در معرض خطر نفاق و صفات ناپسندی است که به راحتی قلبش را می‌توانند مورد هجوم قرار دهند لذا سخنان امام جماعت ذره‌ای در وی اثر نمی‌گذارد. این جاست که مخاطب از این شخصیت فاصله می‌گیرد و باعث می‌شود که نتواند با او همدردی کند.

اعتماد به نفس بیش از حد صلاح در مورد صالح بودن و اهمیت قائل نشدن برای مسایلی چون نفاق در وی به حلی فراوان است که تبدیل به اعتماد به نفس کاذب می‌شود، تا جایی که او از همین حالا خود را از اصحاب یمین می‌داند، همین مسئله مانع از اثرگذاری حرف‌ها و خطراتی که امام جماعت به وی گوشزد می‌کند، می‌شود لذا رستگاری را سهل الوصول می‌بیند که باعث می‌شود تلاشی بایسته برای رستگاری کانَ أَقْلِكُمْ هَمَّعِينَ تَأْتِرًا بِذَلِكَ الْحَدِيثِ لَا لِأَنَّ الْحَدِيثَ لَا يُؤْتَرُ بَلْ لِأَنَّهُ يَعْتَقِدُ أَنَّ الْحَدِيثَ لَا يَعْنِيهِمَا هَمَّعِينَ مِنَ اللَّئِيفِ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ بَلْ هُوَ شَابٌّ صَالِحٌ يَعْتَقِدُ اعْتِقَادَ الْيَقِينِ أَنَّهُ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ الَّذِينَ سَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ» (همان: ص ۵) (کمترین تأثیر از آن سخنان در وی ایجاد شد، نه به این خاطر که در او اثر نمی‌گذارد بلکه به این خاطر که او معتقد است این سخنان در مورد وی نیست و شامل او نمی‌شود؛ او از نظر خودش منافق نیست و از کسانی نیست که در قلبشان مرضی باشد بلکه او جوانی صالح است و معتقد است که به یقین از اصحاب یمین است و با آرامش وارد بهشت می‌شود). این ویژگی اعتماد به نفس کاذب نیز باعث دور شدن مخاطب از صلاح می‌شود و این فاصله‌ای که ایجاد می‌شود، فرصت تفکر نقادانه مخاطب در مورد این رویکرد شخصیت را فراهم می‌کند.

۷-۲- خود خواهی

او یک روز صبح زود از خواب بر می‌خیزد، همسرش را برای نماز از خواب بیدار می‌کند. او حالت خودپسندانه خویش را در این لحظات چنین بیان می‌کند: «لَيْطَمَعُ فِي أَنْ تَكُونَ حَسَنَةً فِي مِيزَانِهِ فَهُوَ صَاحِبُ الْفَضْلِ الْأَوَّلِ عَلَيْهَا وَلَوْلَاهُ مَا جَدَّ نَتَّ حَسَنَاتٍ تَحْرُكُ شَفْتَاهُ بِأَيِّ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ. فَلَمَّا بَلَغَ ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ رَفَعَ صَوْتَهُ مُتَعَمِّدًا لِیَبْلُغَ مَسَامِعَ زَوْجِهِ» (السخار، ص ۹) او این طمع را دارد که نیکی‌های همسرش در ترازوی اعمال او باشد؛ زیرا که فضل بیدار شدن همسرش برای نماز با اوست و اگر او نبود همسرش هیچ اجر نیکی کسب نمی‌کرد. لبهایش برای خواندن آیات قرآن کریم تکان می‌خورد و زمانی که به این آیه... رسید صدایش را عمداً بالا برد تا به گوش همسرش برسد. پر واضح است که مخاطب نمی‌تواند با شخصیتی که داعیه مذهب دارد اما همه چیز را برای خود می‌خواهد و حتی از امر به معروف نیز به دنبال نفع شخصی است، احساس یگانگی کند لذا فاصله بین مخاطب و شخصیت عمیق‌تر می‌شود که این مسئله مخاطب را به رویکردی غیر از رویکرد ضدقهرمان داستان یعنی صلاح می‌کشاند. امری که در ادبیات کلاسیک سابقه نداشت و نویسنده برای اثرگذاری، خواننده خویش را شیفته شخصیت اصلی می‌کرد و از این طریق بر خواننده با تأسی از اعمال قهرمانانه شخصیت اثر می‌گذارد، و از این رهگذر رسالت خویش را انجام می‌داد.

۷-۳- غفلت از خویشتن

نویسنده در بیان این ویژگی ضد قهرمان داستان، نگاه عیب‌جویانه وی به دختر همسایه را از زبان او چنین نقل می‌کند: «أَتَعْرِفِينَ هَإِذَا ابْنَةُ الْجَوْلُكَيْنَا/ لَمْ نَرَهَا قَبْلَ الْيَوْمِ . / نَقَلْتُ إِلَى الْقَاهِرَةِ حَدِيثًا . / نَقَلْتِهَا؟ م/ دَرَسَةُ كَانَتْ تَعْمَلُ فِي طَنْطِيلَةَ/ النَّبِيِّ يَقُولُ : لَا تَسَافِرُ إِمْرَأَةٌ مَسِيرَةَ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ إِلَّا وَ مَعَهَا ذُو رَحْمٍ ۝ مَحْرَمٌ مُتَغَيِّرٌ تَلِي الْأَوْضَاعُ وَانْقَضَى ذَلِكَ الْأَوَانُ . لَيْسَ مِنْ الْمَعْقُولِ أَنْ تَتْرَكَ الشَّاتَةَ فِي رِعَايَةِ الذَّنْبِ . » (السخار: ۱۳) (آیا او را می‌شناسی؟ /

او دختر همسایه است / ولی ما تا حالا او را ندیده ایم / تازگی به قاهره منتقل شده / منتقل شده؟ او مدرس است و قبلا در طنطا کار می کرده / پیامبر (ص) می گوید که زن مسیر یک شبانه روز را سفر نمی کند مگر اینکه خویشاوندی با او باشد / آن زمان گذشته و اوضاع تغییر کرده / عاقلانه نیست که گوسفند را به امان گرگ بسپاریم». از ذکر آنچه گذشت، دیده شد کهاز جمله صفات منفی صلاح که از وی ضلّه قهرمان می- سازد، این است که خطر در جامعه و فساد را همیشه از جانب دیگران می بیند و لذا از خودش غفلت می کند و این غفلت پیامدهای منفی را برایش به بار می آورد، این ویژگی برای مخاطب الهام بخش نخواهد بود و دیواری بین شخصیت و مخاطب می افکند لذا تکنیکی فاصله گذار است.

۷-۴- کنار گذاشتن یکباره ترس از خدا

در داستان های اسلامی، محور معنویت است، یعنی تمام امکانات داستان برای متوجه کردن شخصیت به خداوند و جستجوی وی است. اما در این داستان، شخصیت صلاح، بر خلاف ظاهرش، ترس از خدا در دل ندارد، نویسنده به این طریق بین قهرمان داستان و خواننده فاصله ایجاد می کند. این قضیه در داستان بدین گونه بیان می شود: «طراً علی صلاحٍ تغیرٌ کبیرٌ فقد صارَ یفکرُ فی بدیعةَ دونَ أن یفزعَ یحسُ نشوۀاً إذا وقعت عیناهُ علیها، وأضحت صلاتُهُ فاترةً لا حرارةَ فیها». (السحار، ص ۲۴) (تغییری ناگهانی در صلاح حادث شد؛ شروع کرد به فکر کردن به بدیعه بدون اینکه ترسی به خود راه دهد و هنگامی که چشمانش به بدیعه می افتاد نمازش سرد و بی حرارت می شد.

یا در جایی دیگر گفته بدیعةٌ فی صلاتِهِ فکانت محضرةً فی خیالِهِ إذا ما صلی. (همان) (بدیعه در نمازش شریک او بود، زیرا که آنگاه که نماز می گذارد در خیالش حاضر بود). در داستانی با رویکرد دین محورانه که تقوای خدا محور و هدف اصلی است، کنار گذاشتن ترس از خدا در شخصیت برای خواننده جدایی افکن خواهد بود و باعث

موضع‌گیری مخاطب در برابر چنین رویکردی از شخصیت اصلی داستان خواهد شد و به طبع ارزیابی انتقادی را در خواهد داشت.

در ادامه نیز مصادیقی از درون خود داستان استخراج شده است که مصداق تکنیک «فاصله‌گذاری» از سوی نویسنده است. در همه این موارد ویژگی‌ای از شخصیت اصلی داستان یعنی صلاح به شکلی نمایشی به مخاطب معرفی می‌شود و کارکرد بیان این ویژگی‌ها برای مخاطب دور کردن مخاطب از شخصیت است تا رویکردی مخالف او در پیش گیرد و لذا رویکرد اصلاح‌جویانه نویسنده از این طریق محقق می‌شود.

۷-۵- خود فریبیو غرور

ویژگی شخصیتی دیگر صلاح که بین او و خواننده فاصله‌ای عمیق ایجاد می‌کند، خود فریبی است. این ویژگی در جای جای داستان بیان شده است؛ «خرجَ لَأَنَّهُ يَشْتاقُ إِلَى السِينِما لا لَأَنَّ بَدِيعَةَ خَرَجَتْ ولا لَأَنَّهُ يودُّ رَؤِيةَ لَهْنا أَقوى من أَن تَهزِمَهُ شَهواتُهُ أو أَن تفتنَهُ أَمراً» (السحار، ص ۲۱) (او از خانه خارج شد چون که عاشق سینماست و نه به خاطر اینکه بدیعه از خانه خارج شد و نه به این خاطر که می‌خواهد او را ببیند. او قوی تر از آن است که شهواتش او را شکست دهد یا اینکه زنی او را در معرض آرمایش قرار دهد.)

انتهی العرضُ و ما شهدَ من الروایة شیئاً کثیراً، فقد کان مشغولاً بالروایة العنيفة التي كانت تمثِّلُ في صدره وعادَ إلى الدارِ مطمئناً فقد انتصرَ على شيطانِه في زعمِه» (السحار، ص ۲۳) (نمایش تمام شد و او از آن چیز زیادی ندید، در خلال نمایش مشغول به نمایش درونی‌ای بود که در دلش طوفان می‌کرد و او خاطر جمع به خانه برگشت و به گمان خویش بر شیطان درونش پیروز شده است). میزان انفعال شخصیت صلاح در برابر زیبایی دختر، او را چنان از خود بی‌خود کرده که حتی فرصت انجام کاری برای کام‌گیری از او را گرفته است. و همین مسئله باعث می‌شود که انجام نشدن کاری را او به پای پیروزی بر شیطان درونش بگذارد.

این خود فریبی، همچنین خود را در آنجا که وی به نجوای شیطان گوش فرا می‌دهد خود را نشان می‌دهد:

شَدَّ شَيْطَانُهُ مِنْ أَزْرِ حَوَاسِهِ الثَّائِرَةِ فَلَيْسَ ثَوْبَ النَّاصِحِ يورثُ قَنَعُهُ بِأَنَّ فِي مَقَابَلَةِهَا نَجَاتُهُ؛ فَإِنَّ فِي إِحْجَامِهِ عَنِ مَقَابَلَةِ إِشْعَالِ لِنَارِ شَوْقِهِ فَيَزِدُّ بِهَا تَعَلُّقًا، وَيَصْبِحُ مِنَ الصَّعْبِ عَلَى الْقَلْبِ نَبْذُهَا». (السَّخَّار، ص ۳۱) (شیطان او پشت احساسات خروشانش را محکم کرد و لباس ناصحان را پوشید و شروع کرد به اقناع کردن او که دیدار با بدیعه راه نجات اوست. زیرا خودداری از دیدار با او شعله‌ور کننده آتش شوق اوست و علاقه به او را در وی بیشتر می‌کند و دور کردن آن را از قلب سخت‌تر می‌کند)

غرور و خود بزرگی بینی خصلت ناپسند دیگری است که در رفتارهای قهرمان داستان خود را نشان می‌دهد. این ویژگی بین خواننده و قهرمان فاصله ایجاد می‌کند: یلتوی فی سلویره و ایتلاثل الله: هذه البلوی؟ و لم يمنحهُ هذا الامتحان العسیر؟ فما أسرع أن یهمس صوت غروره بِالْجِيبِ «لا یتلی إلا عبادہ المخلصین و هو من خیرة عبادہ، و سخرج من محنته مرفوع الجبین» (السَّخَّار، ص ۲۷) (در رخت خوابش غلت می‌خورد و از خودش می‌پرسید: «چرا خدا اینگونه او را آزمایش می‌کند؟ و چرا این امتحان سخت را از او می‌گیرد؟ طولی نکشید که صدای غرورش نجواگونه پاسخ داد: به راستی که خدا فقط بندگان مخلص خود را می‌آزماید و او از بهترین بندگان است و به زودی از این درد و رنج امتحان سخت سربلند بیرون می‌آید).

او همچنین شخصیتی از خود راضی است که مکملی است برای خصلت غرور در وی:

كان ناعمَ البالِ مطمئنَ النفسِ لا تزعزعُهُ الأهواءُ فإذا به عقبَ أولِ اختبارٍ يجدُ نفسَهُ خبيثَةً شريرةً. لا ما أضعفَ الأنسكلان! راضياً عن نفسِهِ كلَّ الرضوقه أرجعُ ذلك إلى أن معدنَ نفسِهِ ممتازٌ لا تلتصقُهُ الأصداءُ وما شكَّ في نتيجةِ المعركةِ يوماً ولا ساعةً. «(السَّخَّار، صص ۴۲-۴۴) (خیالش آسوده و اعصابش راحت بود. هوا و هوس او را متزلزل نمی‌کند، پس به ناگاه او به دنبال اولین آزمایش نفس خبیث و شرور خود را دید. چنین بود که به این نتیجه رسید که انسان چه ضعیف است! او از خود بسیار راضی بود... و آن را به پای این

می‌گذاشت که ذاتش ممتاز است و زنگارپذیر نیست... و در نتیجه جنگ او و شیطان ذره‌ای شک به دل راه نداد.

همین غرور وی باعث می‌شود که او همیشه خود را از اطرافیانش جدا کند و در مورد سرنوشت آن‌ها از موضعی غیر واقعی داوری می‌کند. «المسجد فوجد الناس جالسین فی المقاهی فغمغم یا لیللسحرین نداء الله و لایلبون، تمتعوا قليلاً فلن یقودکم إلا إلى جهنم بهل المصیر». (السحر، ص ۶) (از مسجد خارج شد و مردمی را دید که در قهوه‌خانه‌ها نشسته‌اند پس زیر لبی گفت: ای مجرمان! ندای خدا را می‌شنوید و اجابت نمی‌کنند، قدری به لذت‌جویی سرگرم شوید چراکه شیطان جز به جهنم رهنمودتان نیست).

۶-۷- اسیر نفس شدن و مسخ شدگی

صلاح نیمه‌های شب با احساسی وسوسه‌انگیز از خواب بیدار می‌شود، او لحظاتی در جایش غلت می‌خورد و سپس بستر را ترک می‌کند و به طرف بالکن می‌رود... و در آنجا «بدیعه» را می‌بیند: «فی صدره احساس متباینه امتزجت الرغبة الرهبة، إنهمناک خطر له أنه یفر من وجهها ولكن تسمر فی مکانه وثبت عیناه علیها لاتحو لان.. فتح الباب أخيراً فوجد بدیعة واقفة علی باب مسکنها فأشار إليها فی وجل وقادها إلى الغرفة قریبة وانتهی کل شئ فانسلت بدیعة فی خفة إلى مسکنها (همان: صص ۴۵ - ۴۶) در سینه او احساسات متفاوتی جولان داشت که میل و ترس توأمان در وجودش حکمفرما بود، ولی سر جایش خشکش زد و نگاهش بر او ثابت ماند... سرانجام در را باز کرد و بدیعه را دید که دم در خانه‌اش ایستاده است پس با ترس به او اشاره کرد و او را به اتاقی نزدیک کشاند و همه چیز تمام شد و بدیعه پاورچین پاورچین به طرف خانه‌اش رفت.

ضعف‌ها و ویژگی‌های ناپسند قهرمان داستان، سرانجام ماهیت شخصیت وی را دگرگون می‌کند، به گونه‌ای که مانند بی‌اعتقادان به آیات خداوند، انگشتانش را در

گوشش می‌نهد، اما این بار با انگیزه فرار از عذابی که در همین دنیا تمام وجودش را فرا
 گچلته افتوتقن «الدمع» فی عینیه فلم یستطع حبسه واستمر فی عذاب حتی ارتفع
 صوت المؤذن یؤذن بالفجر فأحس كأن صوتہ نار تصب فی أذنیه، فوضع إصبغیه فی أذنیه
 لیصمه بهما عن سماع الأذان الذی یزید من طویحله المؤذن کان یقرع سمعه فکأنما شواط من
 نار سدّت إلى قلبه فأحرقته إحراقاً. «(السحر، ص ۴۶) (برگشت در حالی که اشک در
 چشمانش حلقه زد پس نتوانست آن را نگاه دارد و پیوسته عذاب می‌کشید تا اینکه
 صدای مؤذن آمد که اذان صبح می‌گفت پس احساس کرد که صدایش چون پاره آتشی
 است که در گوشش ریخته می‌شود، پس انگشتانش را در گوش‌هایش گذاشت تا آن‌ها
 را از شنیدن اذان که بر غم‌هایش می‌افزود، باز دارد. صدای مؤذن بر گوش‌هایش می-
 کوفت گویی که شعله‌های آتش قلبش را نشانه می‌گرفت و آن را به شدت می‌سوزانید.)

۸- به کارگیری تکنیک نقض «افق انتظار» در این داستان

نویسنده در این داستان، به منظور ایجاد و تقویت رویکرد انتقادی در ذهن خواننده، از
 تکنیک و شگرد دیگری به نام «افق انتظار» در داستان‌نویسی مدرن، به خوبی استفاده
 نموده است. افق انتظار اصطلاحی است که یکی از نویسندگان معاصر به نام «هانس
 روبرت یاس» یکی از چهره‌های اصلی مکتب «کنستانس» در نگره «زیبایی‌شناختی
 دریافت» به کار گرفت. گرچه «یاس» باعث رواج این اصطلاح شد، اما این اصطلاح
 ابداع او نبود. پیش از او، هم «کارل پوپر» فیلسوف و «کارل مانهایم» جامعه‌شناس این
 اصطلاح را به کار برده اند. همچنین، در آثار تاریخ نگار هنر «ارنست گومبریچ» نیز این
 اصطلاح به کار رفته بود. وی در کتاب «هنر و توهم» (۱۹۶۰) تحت تأثیر پوپر، افق انتظار
 را مجموعه‌ای ذهنی تعریف کرده بود که تغییرات و انحرافات از هنجار را با حساسیتی
 اغراق آمیز ثبت می‌کند. افق جایگاهی ثابت و ایستا نیست، بلکه موضع مدام تحول
 یابنده‌ای است که ما به آنجا حرکت می‌کنیم و این افق نیز با ما حرکت می‌کند. افق
 پیوند تنگاتنگی با پیش‌داوری‌های ما نسبت به موقعیت دارد، زیرا این پیش‌داوری‌ها

افقی را بازنمایی می‌کنند که ورای آنرا ما نمی‌توانیم ببینیم. (ایرما ریما، ۱۳۹۰، صص ۳۹ - ۴۰)

تعیین انتظار و پیش‌فرض‌هایی که از داستان‌هایبیا تعهد دینی می‌رود، نسبت به سایر ژانرها، چندان دشوار نیست؛ مخاطب این داستان‌ها انتظار دارد که شخصیت اصلی داستان قهرمان باشد و صبغه قهرمانی وی از طریق قرارگرفتن قهرمان در موقعیت‌های دشوار و سر بلند بیرون آمدن وی از این آزمون‌ها محقق می‌شود، چنان که این ویژگی در شخصیت یوسف پیامبر (ع) در سوره یوسف، مصداق اصلی و حد اعلای داستان اسلامی - متبلور می‌شود. چنان که در این باره آمده: «در قصه یوسف قهرمان کیست؟ یوسف است که با تمام نامالیمات در می‌افتد و سرانجام به سعادت و بهروزی می‌رسد» (پروینی و زارعی، ۱۳۹۰، ص ۱۱)

در داستان حاضر، نویسنده در ابتدا در وجود خواننده انتظار یوسف شدن قهرمان را خلق نموده است، اما طولی نمی‌کشد که شخصیت ضعیف قهرمان داستان، این افق انتظار را نقش بر آب می‌کند و انتقاد مخاطب را بر می‌انگیزد. ابتکار نویسنده داستان در این است که از یک سو، ضعف شخصیت قهرمان را به وضوح القا می‌کند و این امر به نقض «افق انتظار» مخاطب منجر می‌شود و او را به یک منتقد نسبت به شخصیت قهرمان تبدیل می‌کند، اما از سوی دیگر، از بیان جذاب و تحریک آمیز صحنه‌های زشت در داستان خودداری می‌نماید. او این ماجرا را در قالب یک کشمکش میان «نفس اماره» و «نفس لوازه» در جدال درونی یک انسان مجسم نموده است و به پیروی از قرآن کریم در داستان حضرت یوسف: «هیت لک» در شرح این ماجرا، به بیانی اندک اکتفا کرده است. نقض افق انتظار خواننده، با این روش اخلاقی، ابتکار نویسنده و از ویژگی‌های هنر متعهد شمرده می‌شود که ضمن بیان زشتی برخی از واقعیت‌ها، زمینه رواج آن را فراهم نمی‌نماید.

۹- بینامتنیت سبکی در داستان

مقصود از بینامتنیت (درهم تنیدگی متون)، آن است که هر متنی در واقع از دیگر متون تغذیه می‌کند و شکل تغییر یافته آن‌هاست. (پاژو، ۱۹۹۷، ص ۲۶) بینامتنیت به معنای زندگی بخشی به دنیای متون دیگر در متن موجود است. (شیری، ۱۳۸۸، ص ۷۸) بینامتنیت، حاصل رویکرد زبان‌شناختی به ادبیات و نقد متن محور است و چنان مورد توجه ناقدان قرار گرفت که آن را امری اجتناب‌ناپذیر برای هر متن ادبی می‌دانستند. (میرزایی و واحدی، ۱۳۸۸، ص ۳۰۰) بعضی تئوری‌پردازان معتقدند که متن‌آمیختگی اصولاً شرط وجودی ادبیات است و همه متن‌ها از تار و پود متن‌های دیگر بافته شده‌اند، خواه مؤلفان این متن‌ها بدانند و خواه ندانند. (لاج، ۱۳۸۸، صص ۱۷۶-۱۷۷) از جمله خلاقیت‌های السحار در این داستان، این است که مضمون‌های مورد نظر خویش در داستان را متأثر از مکتب اسلام القا کرده است اما در عین حال داستان، صرفاً مضمون محور نیست بلکه نویسنده برای استحکام و ماندگاری داستان و اثر گذاری بیشتر آن، از تکنیک داستانی دیگر نیز بهره برده است و آن این است که بافت زبانی داستان خویش را متناسب با مضمون داستان، از قرآن الهام گرفته و می‌توان گفت که قرآنی است و در داستان ترکیب‌های بسیاری وجود دارد، که اسلوب و بیان قرآن کریم را فرا یاد می‌آورد و ریشه دار بودن اصول مذکور در داستان را به خواننده متذکر می‌شود. این تکنیک، بر آمده از ادبیات داستانی غرب و نظریه بینامتنیت است و نویسنده بدین وسیله نظریه و تکنیکی غربی را در خدمت رویکرد متعهدانه خویش قرار داده است. در عین حال، نویسنده، در اصول این تکنیک را توسعه داده چراکه بینامتنیت السحار، در اینجا از نوع سبکی است و نمونه‌ای فراتر از موارد مذکور برای بینامتنیت است. برای این مدعا می‌توان از نمونه‌های مذکور در داستانی *لِلْمُتَّقِينَ* «نَ إِلَىٰ حَدِيثِهِ الَّذِي كَانَ يَدُورُ حَوْلَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لِمُنَافِقِي الدُّنْيَا فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فِي خُشُوعِ فَكَانَتْ الْكَلِمَاتُ تَلْتَفِقُ مِنْ فِيهِ كَشَوَاطِءٍ مِنَ النَّارِ فَتَنْفُذُ إِلَىٰ قُلُوبِ النَّاسِ فَتَجْعَلُهُمْ يَرْتَجِفُونَ مِنْ خَشْيَةِ الْيَوْمِ الْأَكْبَرِ». بافت زبانی این بخش از داستان، یاد آور برخی آیات قرآنی است: *مَا نَقُفُوا بِأُذُنِ اللَّهِ مُرَضًا وَ لَهْمُ*

ذَابٌ أَلِيمٌ عَمَّ مَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿بقره، ۱۰﴾ (در دلهایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به [سزای] آنچه به دروغ می‌گفتند عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت.) همچنین است این‌زایسه قرآنی عَلَيْكُمْ مَوَاطِنٌ تُؤْتِيهِمُ الْغُلَامَ تَنْتَصِرُونَ (الرحمن، ۳۵) (بر سر شما شراره‌هایی از [نوع] تفته آهن و مس فرو فرستاده خواهد شد و [از کسی] یاری نتوانید طلبید.)

همچنین است از این بخش تبیین دَاسِلُ الْخَيْطِ الْأَبْيَضِ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ و ارتفاع صوت المؤذن يدعو الناس إلى صلاة الفجر. (السخار، ص ۸) که با آیه قرآنی بینامتنیت سبکی و كُلُّ لَوْحٍ أَوْ دِيَارَةٍ بَيْنَ يَدَيْ حُكْمِ الْخَيْطِ الْأَبْيَضِ وَالْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ﴿بقره، ۱۸۷﴾ (بخورید و بیاشامید تا رشته سپید بامداد از رشته سیاه [شب] بر شما نمودار شود)

موارد زیر مصادیق بینامتنیت سبکی داستان با قرآن کریم هستند:

إِنَّهُ أَقْوَى مِنْ أَنْ تَوْتَرُ فِيهِ فَتَأْتِيهِمْ عَلَى قَهْرٍ شَيْطَانٌ لَقَدِيرٌ. (سجّار، ص ۷۷) ﴿مُذْنِبِينَ يُقَاتِلُونَ﴾ بِوَأَنَّهُمْ لَمَّا لَقُوا عُلُوًّا نَصْرَهُمْ لَقَدِيرٌ ﴿حج، ۳۹﴾ (به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده رخصت [جهاد] داده شده است چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست.)

على الرغم من أن الأجراس قد كفتت وتلاشى صوتها من الوجود إلا أن الهتاف الداخلي استمر طويلاً حطم أعصابه هوك أعصابه دكا (السخار، ص ۳۳) ﴿الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا﴾ ﴿فجر، ۲۱﴾ (نه چنان است آنگاه که زمین سخت در هم کوبیده شود)

۱۰- نتیجه

فرضیه جستار حاضر این بود که السخار در بیان مضمون متعهدانه اثر خود، از تکنیک‌های داستان‌نویسی معاصر به خوبی استفاده نموده است. او در داستان «وسوسه الشیطان» چنان که بیان شد، به فرم، بسیار اهمیت داده است. ویکوشیده است تکنیک‌های داستان‌نویسی نوین را در خدمت بیان مضمون خود قرار دهد و بدین ترتیب میان محتوا و فرم، به شکلی هنرمندانه تناسب ایجاد نماید. ماندگاری و اثرگذاری داستان ویدر گرو

این توان هنری اوست. او با استفاده از تکنیکی به نام «فاصله‌گذاری» به داستان خود، تنوع و تحرک بخشیده است. نویسنده با به کارگیری این شگرد داستان‌نویسی، بار داستان را به جای قهرمان، بر دوش ضد قهرمان نهاده است. او ویژگی‌هایی از ضد قهرمان نشان داده که رویکرد انتقادی خواننده را نسبت به ضد قهرمان تحریک می‌کند از طرف دیگر، این فاصله میان ضد قهرمان داستان و خواننده، با استعانت نویسنده از اصل داستانی دیگری به نام «افق انتظارات» تقویت شده است. نویسنده در ابتدای قصه، افق انتظاریدر ذهن خواننده پدید آورده که بر اساس آن، قهرمان داستان، باید شخصیتی شبیه به حضرت یوسف در قرآن کریم داشته باشد، اما طولی نمی‌کشد که این انتظار خواننده نقش بر آب می‌شود و او، با مشاهده فاصله بسیار میان ادعا و عمل، با یک نوسان روحی انتقادآمیز روبرو می‌گردد، اما از سوی دیگر، هنرنویسنده در این استکتهبت‌آسیب‌بارت «هیت لک» در داستان حضرت یوسف در قرآن کریم، صحنه‌های غیر اخلاقی قهرمان داستان خود را به منظور شرح ضعف شخصیت او بیان کرده، اما آن را زیبا و برجسته‌نموده‌است، بلکه آن را در قالب چالش‌میان «نفس‌ماره» و «نفس‌لومه» در درون یک انسان به خواننده القا نموده‌است. تمهید ساختاری دیگری که السخار در این داستان، در پیش گرفته است و فرم داستان را به درون مایه آن نزدیک می‌کند، بهره‌گیری مناسب وی از بینامتنیت با قرآن کریم است. او برای استحکام سبکی اثر خویش، در کنار مضمون اسلامی اثر، از بافت و زبانی قرآنی بهره برده است. بینامتنیت السخار در این اثر، بیشتر از نوع سبکی و گاهی هم استفاده از آیات، کلمات و عبارات قرآنی است.

منابع و مأخذ

الف (کتاب‌ها)

۱- قرآن کریم (کتاب الکترونیکی قرآن کریم)

۲- ایرما ریما مکاریک (۱۳۹۰)، دانش‌نامه نظریه ادبی معاصر، ترجمه مهرا مهاجر و محمد نبوی، چ چهارم، تهران، آگه.

تحلیل داستان «وسوسه الشیطان» جودة السخار با توجه به تکنیک‌های داستان‌نویسی معاصر ۷۱

- ۳- باژو، دنیل هنری (۱۹۹۷)، *الادب العام و المقارن*، ترجمه غسان السید، دمشق، اتحاد الکتب العرب، بیروت، دار الثقافة.
- ۴- تسلیمی، علی (۱۳۸۸)، *نقد ادبی: نظریه‌های ادبی و کاربرد آن‌ها در ادبیات فارسی*، ج اول، تهران، کتاب آمه.
- ۵- زید، صفوت یوسف (۱۹۸۵م)، *التيار الإسلامی من خلال قصص عبدالحمید جودة السخار*، الهيئة المصریة العامة للکتاب.
- ۶- السخار، (بی تا)، *عبدالحمید جودة، بی تا، همزات الشیطان*، القاهرة، دار مصر للطباعة.
- ۷-، *بی تا، هذه حیاتی*، القاهرة، دار مصر للطباعة.
- ۸-، *بی تا، القصة من خلال تجاربی الذاتیة*، لاقاهرة، دار مصر للطباعة.
- ۹- سلدن، رامن و پیتر ویدسون (۱۳۸۲) *راهنمای نظریه ادبی معاصر*، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو.
- ۱۰- شیخی، محسن (۱۳۸۸)، *جدال خیر و شر در داستان‌های کوتاه عبدالحمید جودة السخار*، پایان نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: جهانگیر امیری.
- ۱۱- شیری، قهرمان (۱۳۸۸)، *مکاتب داستان‌نویسی در ایران*، تهران، چشمه.
- ۱۲- قطب، محمد (۱۹۸۷م)، *منهج الفن الإسلامی*، الطبعة السابعة، القاهرة، دار الشروق.
- ۱۳- لاج، دیوید (۱۳۸۸)، *هنر داستان نویسی*، ترجمه رضا رضایی، تهران، نشر نی.
- ۱۴- میرصادقی، جمال (۱۳۸۱)، *جهان داستان (ایران)*، تهران، اشاره.

ب (مقالات)

- ۱- پروینی، خلیل و مرتضی زارع برمی، ۱۳۹۰، فصلنامه علی پژوهشی کتاب قیم، سال اول، شماره سوّم، صص ۸-۳۳.
- ۲- میرزایی، فرامرز و ماشاء الله واحدی، (۱۳۸۸)، «روابط بینامتنی قرآن با اشعار احمد مطر»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، شماره ۲۵ (پیاپی ۲۲)، صص ۳۰۰-۳۲۲.

قصة «وسوسة الشيطان» لجودة السحرّار

دراسة و تحليل في ضوء التقنيات الجديدة في فن كتابة القصة

• جهانگیر امیری

•• علی سلیمی

••• مصیب قبادی

المختص

يعدّ عبد الحميد جودة السحار لقااص المعاصر المصري من الكتاب المعاصرين في فن كتابة القصة و من الذين اُتَّجَّهوا في الأدب اتَّجَّاهاً ملتزماً . من ابرز قصصه في هذا المجال قصة «وسوسة الشيطان» في مجموعته القصصية «همزات الشيطان» . تعكس هذه القصة الهموم و الهواجس التي يعيشها الانسان المعاصر في سياق فني و اسلوب جيد. يرمي هذا المقال تقييم مملحجاج الذي حقَّقه الكاتب جودة السحار جرّاء استخدام التقنيات الجديدة في فن كتابة القصة على أساس المنهج التحليلي – الوصفيالي. مناهمّ النتائج التي توصلنا اليها هذه الدراسة هي: الكاتبا بدعار لطيبنا لجانا لشكليوا المضمون في القصة. حاول السحار في قصته هذه أن تعطى صورة بطولية جميلة للشخصيات التي تفتقد أوصاف الابطال حقيقة لكي يجرّك حاسة النقد لدى القارئ المخاطب من هذا المنطلق وظّف الكاتب آليات و تقنيات تستخدم غالباً ما في فن كتابة القصة كترك الفاصل و جعل المخاطب في حالة من الانتظار أفضلي ذلك أذنه استمدّ من تقنية التناص القرآني بأروع صورة و مما يعث على الاستحسان بشأن قصص السحار أذنه لم يحرص على وصف التفاصيل للمشاهد المغايرة للعنف تاسياً بالقرآن الكريم بل جسّد ذلك في نطاق الصراع القائم بين النفس الأمّارة و اللوامة في داخل الانسان.

الكلمات الرئيسية: القصة العربية المعاصرة، جودة السحار، وسوسة الشيطان، التقنيات القصصية

• - استاذ مشارك بفرع اللغة العربية بجامعة رازی کرمانشاه

•• - استاذ مشارك بفرع اللغة العربية بجامعة رازی کرمانشاه salimi1390@yahoo.com

••• - طالب الدكتوراه بفرع اللغة العربية بجامعة رازی کرمانشاه gmossayeb@yahoo.com